Submit Date: 04 August 2025
Revise Date: 29 November 2025
Accept Date: 04 December 2025
Publish Date: 21 April 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Adjudication of Claims Related to Parallel Arbitration Prior to the Emergence of Disputes

Mehdi Nazemizadeh[1], Reza Soltani*[2]

1. Department of Private Law, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran.
2. Department of Law, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran.

* Corresponding Author's Email: Rezasoltani156@iau.ac.ir

ABSTRACT

Today, cross-border commercial interactions and foreign investments have become one of the essential and inseparable components of trade, and the number of arbitration cases handled by major international commercial arbitration institutions has been increasing annually. The research method is descriptive–analytical, relying on library sources. At the same time, investment arbitration cases are becoming increasingly commonplace. This implies that the likelihood of parallel proceedings in the field of international arbitration is also on the rise. Therefore, any practitioner operating in international arbitration—whether in the commercial or investment sphere—must sufficiently take parallel proceedings into account. In this article, we examine solutions for addressing parallel claims based on agreements (explicit or implicit) between the parties prior to the emergence of disputes. As will be shown, these solutions are easily circumvented and thus do not constitute an effective tool for managing parallel proceedings.

Keywords: *Parallel arbitration, dispute, proceedings*

How to cite: Nazemizadeh, M., & Soltani, R. (2026). Adjudication of Claims Related to Parallel Arbitration Prior to the Emergence of Disputes. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law, 4*(1), 1-15.

تاریخ ارسال: ۱۳ مرداد ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۸ آذر ۱۴۰۴
تاریخ پذیرش: ۱۳ آذر ۱۴۰۴
تاریخ چاپ: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

رسیدگی به دعاوی مرتبط با داوری موازی پیش از حدوث اختلاف

مهدی ناظمی زاده[۱]، رضا سلطانی[۲*]

۱. گروه حقوق خصوصی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.
۲. گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.
* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Rezasoltani156@iau.ac.ir

چکیده

امروزه تعاملات تجاری و سرمایه گذاری‌های برون مرزی به یکی از مؤلفه‌های ضروری و لاینفک تجارت تبدیل شده‌اند و تعداد پرونده‌های داوری که توسط مؤسسات داوری تجاری بزرگ جهان مورد رسیدگی قرار می‌گیرند هر ساله روندی صعودی را طی می‌کند. روش تحقیق توصیفی تحلیلی است که در نگارش آن از منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است. درعین حال، پرونده‌های داوری سرمایه گذاری هر روز بیش از پیش به شیوه معمول‌تری جریان می‌یابند. این بدان معناست که احتمال وقوع دادرسی‌های موازی درحوزه داوری بین‌الملل هم امری روبه رشد است. بنابراین، هر فعالی که درحوزه داوری بین‌الملل اعم از تجاری و یا سرمایه گذاری فعالیت می‌کند باید دادرسی‌های موازی را به صورت کافی مورد توجه قرار دهد. دراین مقاله به راه حل‌های رسیدگی به دعاوی موازی مبتنی بر توافق (صریح یا ضمنی) بین طرفین قبل از حدوث اختلاف می‌پردازیم. به صورتی که خواهیم دید این راه حلها به راحتی قابل دور زدن هستند و ازاین رو ابزار مؤثری برای مدیریت دادرسی‌های موازی نیستند.

کلیدواژگان: *داوری موازی، اختلاف، دادرسی*

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

نحوه استناددهی: ناظمی‌زاده، مهدی.، سلطانی، رضا. (۱۴۰۵). رسیدگی به دعاوی مرتبط با داوری موازی پیش از حدوث اختلاف، حقوق ایران و انگلستان. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۴(۱)، ۱۵-۱.

مقدمه

وجود دادگاه‌های متعدد که اقدام به صدور و اجرای رای داوری می‌کنند در اغلب اوقات منجر به تناقض در احکام داوری می‌شوند. در کل ممکن است دو یا چند محکمه داوری در ضمن رسیدگی به دو یا چند پرونده به نتایج متناقضی برسند. برای مثال در یک مورد یکی از محاکم به این نتیجه گیری رسید که اقدامات نهاد دولتی مرتبط با پرونده، منجر به ایجاد اختلال در روند سرمایه گذاری شده و رای به جبران خسارت از سوی نهاد مذکور داد. در نقطه مقابل، محکمه دیگر مدارک ارائه شده را کافی تشخیص نداده و ادعای طرح شده را رد نمود. بروز چنین مشکلاتی که ناشی از تفسیر و برداشت قضات است چالش‌هایی را علاوه بر صدور رای در مرحله اجرا به وجود می‌آورد.

دادرسی موازی به عنوان پدیده‌ای نامطلوب در جریان رسیدگی به دعوا، وضعیتی است که در آن، حداقل دو مرجع رسیدگی کننده به اختلافات، با اعتقاد به صلاحیت در رسیدگی، به طور همزمان وارد رسیدگی به دعوایی واحد و یا دعاوی مرتبط می‌شوند.امروزه تنوع شیوه‌های حل و فصل دعاوی و تعدد مراجع رسیدگی کننده به اختلافات احتمال بروز دادرسی موازی را افزایش می‌دهند.

بندهای انتخاب مرجع رسیدگی

بندهای انتخاب مرجع رسیگی در معاهده‌های سرمایه گذاری دوجانبه، معاهدات چند جانبه و قوانین ملی (و همچنین قراردادهایی به طرفیت دولتها و سرمایه گذاران خارجی) وجود دارند و مشتمل بر گزینه‌های مختلفی برای حل وفصل اختلافهای احتمالی هستند و به سرمایه گذاران این فرصت را می‌دهند که مشخص کنند کدام محکمه ویا دادگاه را برای این منظور ترجیح می‌دهند. گفته شده که علی الاصول، هیچ چیزی نمی‌تواند یک سرمایه گذار بدون حسن نیت را امتحان نمودن تمامی بندها و فرصتهای مندرج در قرارداد ویا معاهده باز دارد. افزون براین، براساس اصل صلاحیت بر صلاحیت هیچ چیز نمی‌تواند دادگاه‌هایی را که اختلاف یکسانی به آن‌ها ارجاع شده است از رسیدگی به پرونده و انجام دادرسی برحذر دارد. با توجه به انشای کنونی شروط حل اختلاف در قراردادها، معاهدات و قوانین هیچ گونه راه حلی برای این موضوع وجود ندارد. از این رو پرفسور پیر میر پیشنهاد کرده است که شرط روشن کننده‌ای به معاهدات سرمایه گذاری اضافه شود و به موجب آن زمانی که یک مکانیزم حل اختلاف انتخاب گردید بقیه شروط و گزینه‌های مرتبط به صراحت لغو شوند (Lew et al., 2012).

وهلند درنقطه مقابل براین باور است که بندهای انتخاب مرجع رسیدگی، علی الاصول، باید به صورت ضمنی درنظر گرفته شوند و محدود به ادعاهایی باشند که در مرجعی طرح نشده اند. به نظر می‌رسد که وهلند با این دیدگاه موضع پیشنهادی مایر را بی فایده می‌داند (Wehland, 2013) وی ادعایش را براین اساس توجیه میکند که:

غیرقابل تصور به نظر می‌رسد که امضاکنندگان یک (موافقتنامه سرمایه‌گذاری بین‌المللی یا یک قانون‌گذار داخلی در این زمینه) بتوانند به این نتیجه برسند که اعمال یک گزینه انتخاب مرجع رسیدگی می‌تواند به عنوان سوء استفاده از فرآیند در نظر گرفته شود (تاکید شده است) (Wehland, 2013).

چنین نقل قولی از وهلند ناقض به نظر می‌رسد. در وحله اول، نیات نویسندگان متون حقوقی الزاما درتفسیر آن متن غالب نیست. دوم اینکه، در نبود شرطی که به صراحت قدرت سرمایه گذار را برای شروع چندین دعوی در مراجع مختلف ودرارتباط با یک اختلاف محدود کند، می‌توان به این نتیجه گیری رسید که آنچه که ممنوع نشده، مجاز است. درپایان ومهمتر از همه، امروزه یک سرمایه گذار به راحتی می‌تواند ساختار شرکت خود را اصلاح نموده و یک دعوی را به طرفیت یکی از شرکتهای اقماری خود وبه موجب یک معاهده سرمایه گذاری متفاوت آغاز کند و ازاین رو از محدودیت تصریح شده مذکور که به زعم وهلند در بند

انتخاب مرجع رسیدگی آمده است، اجتناب نماید. به شیوه‌ای مشابه، بندهای انتخاب مرجع رسیدگی در مواردی که چندین دعوی توسط سهامداران اکثریت ویا اقلیت وبه موجب معاهدات تجاری مختلف طرح می‌شوند، بی فایده هستند.

درواقع، استفاده از کلمه «غیر قابل باور» توسط وهلند نشان می‌دهد که وی مبنایی قانونی برای دیدگاه خود ندارد و بندهای انتخاب مرجع رسیدگی، ابزارهایی سودمند به جهت ایجاد هماهنگی در دادرسی‌های چندگانه داوری سرمایه گذاری نیستند.

بندهای انتخاب قطعی

بندهای انتخاب قطعی به سرمایه گذار این فرصت را می‌دهد که انتخابی بین محاکم کشور میزبان و یا محاکم بین المللی داشته باشد وبه محض انجام، این انتخاب قطعی و نهایی خواهد بود. اگر سرمایه گذار به محاکم داخلی کشور به جهت حل اختلاف مراجعه کند، حق خود برای ارجاع اختلاف به محاکم بین المللی را از دست خواهد داد. چنین بندهایی امروزه تنها محدود به انجام انتخاب بین محاکم ملی و محاکم داوری سرمایه گذاری نیستند بلکه هدفشان کنار گذاشتن کلیه مراجع حل اختلاف است اگر طرفین تصمیم به استفاده از خدمات داوری سرمایه گذاری بگیرند (Wehland, 2013). دراین مورد، اغلب گفته شده است که به محض انتخاب یک شیوه، کلیه مسیرهای دیگر غیر قابل استفاده می‌شوند. از موارد بندهای انتخاب قطعی می‌توان به ماده ۸(۲) از معاهده سرمایه گذاری دو جانبه آرژانتین و فرانسه اشاره نمود:

هنگامی که یک سرمایه گذار اختلاف را به دادگاه‌های طرف متعاهد مربوط یا به داوری بین المللی ارجاع می‌کند، این انتخاب باعث نهایی شدن رویه منتخب می‌شود.

سودمندی شروط انتخاب قطعی، به هر روی، بسیار محدود است. محدودیت اصلی آن‌ها این است که تنها درمواردی اعمال می‌شوند که اختلاف در دادرسی قبلی و بعدی یکسان باشد (Wehland, 2013). به جهت اعمال بندهای انتخاب قطعی لازم است تا دو اختلاف طرح شده یکسان در نظر گرفته شوند و الزامات آزمون سه گانه هویت را برآورده کنند.(شرر، ۲۰۰۴: ۶۹) براین اساس، طرفین، موضوع اختلاف و دلیل طرح آن باید یکسان باشند. لازم به ذکر است که براساس مفاد معاهدات، الزامات طرفین یکسان و دلیل مشابه طرح دعوی به صورت سفت و سخت اعمال می‌شوند. ازاین رو، حتی درحضور طرفینی که منافع عمدتا یکسانی دارد اما به لحاظ شکلی متفاوت هستند، دادگاه‌ها آزمون سه گانه هویت را مردود می‌دانند و شروط انتخاب قطعی را اعمال نمی‌کنند. به شیوه‌ای مشابه، دادگاه‌ها تصریح نموده اند که اختلافی که در ضمن دو دادرسی مورد بررسی قرار می‌گیرد تنها زمانی یکسان درنظر گرفته می‌شود که مبنای قانونی طرح دعوی در هر دو دادرسی یکسان باشد. این موقعیت به صورت کامل در رویکرد دادگاه در پرونده لادر در مقابل جمهوری چک مشهود است. دراین پرونده دولت خوانده بحث نمود که ادعای طرح شده به موجب معاهده دو جانبه سرمایه گذاری ایالات متحده و جمهوری چک، به صورتی که پیشتر توضیح داده شد در پرونده دیگر (سی امای در مقابل جمهوری چک) هم طرح شده است. دادگاه در پارگراف ۱۶۲ از حکم صادر چنین تصریح نمود:

دادخواست حل و فصل اختلاف سرمایه گذاری بر اساس معاهده بین آقای لادر و جمهوری چک در هیچ دادگاه داوری یا دادگاه ملی جمهوری چک قبل یا بعد از شروع رسیدگی حاضر مطرح نشده است. تمامی داوری‌ها و یا دادرسی‌هایی که به طرفیت خوانده در جریان هستند مشتمل بر طرفین متفاوت و اختلافهای متفاوتی هستند (با تاکید).

بندهای انتخاب قطعی مانع از طرح دعاوی مجزا توسط سهامداران اکثریت و اقلیت نمی‌شوند و ازاین رو چندین رویه داوری را به موجب معاهده‌های سرمایه گذاری دوجانبه مختلف و درارتباط با یک دولت را مجاز می‌دانند.

به عنوان مثالی از شروط انتخاب قطعی در داوری سرمایه گذاری ماده ۲۶ از کنوانسیون ایکسید قابل ذکر است:

رضایت طرفین برای داوری به موجب این کنوانسیون به معنای رد راه حلهای دیگر است. یک دولت متعاهد می‌تواند به‌عنوان شرط رضایت خود برای داوری طبق این کنوانسیون، ابطال راه‌حل‌های اداری یا قضایی محلی را درخواست کند (Etemadi, 2005).

با توجه به این بند، باید متذکر شد، به نظر می‌رسد که عبارت « مگر اینکه خلاف آن ذکر شده باشد » این امکان را در نظر می‌گیرد که طرفین ممکن است با بیش از یک مکانیسم حل اختلاف موافقت کنند.

افزون براین، مکانیزم ارائه شده در این ماده مبتنی بر زمان اعلام رضایت است و نه در زمان شروع اختلاف. به همین دلیل قابل بحث است که ماده ۲۶ از کنوانسیون ایکسید یک مکانیزم انتخاب قطعی مناسب نیست بلکه ابزاری است که با هدف اجتناب، از اعلام رضایت برای شیوه‌های چندگانه حل اختلاف تدوین شده است. این بدان معناست که علی الاصول امکان آغاز شدن چندین دادرسی در چندین مرجع مختلف وجود دارد. و این دقیقا همان موردی است که پرونده اس پی پی در مقابل مصر اتفاق افتاد و دادگاه مجبور به توضیح این مسئله شد:

وقتی که صلاحیت دو دادگاه غیرمرتبط و مستقل به یک اختلاف تعمیم می‌یابد، هیچ قاعده حقوق بین الملل وجود ندارد که مانع از اعمال صلاحیت هر یک از دادگاه‌ها شود (Iranshahi, 2014).

این دیدگاه در تقابل با دیدگاه گروه دیگری قرار می‌گیرد که براین باورند:

به نظر می‌رسد ماده ۲۶ حداقل به طور موقت باعث تحکیم موقعیت می‌شود زیرا مقرر می‌دارد که فقط یک رویه ممکن است در رابطه با یک اختلاف معین در جریان باشد.

محدودیت دیگر ماده ۲۶ کنوانسیون ایکسید این است که فقط در مواردی عمل می‌کند که شرایط آزمون هویت سه گانه رعایت شود.

این بدان معناست که تمام محدودیت‌هایی که قبلاً برای بندهای انشعابی در معاهدات تجاری دو جانبه بررسی کرده‌ایم (یعنی امکان طرح چندین ادعا به موجب معاهدات مختلف توسط سهامداران مختلف یا شرکت‌های مختلف از همان گروه) به موجب کنوانسیون ایکسید هم وجود دارد.

بنابرتمامی دلایل فوق، حتی اگر ارجاع کل یک اختلاف به یک محکمه (محکمه‌ای که برای رسیدگی به آن اختلاف دارای صلاحیت جامعی است)امری درست به نظر برسد، مسئله قابل بحث این است که شروط انتخاب قطعی به دلیل اشکالات متعددی که کاربرد فعلی چنین بندهایی دارد، در رسیدن به این هدف کمک چندانی نمی‌کنند. استفاده دقیق از آزمون هویت سه گانه در حضور اصول کلی غیرمکتوب حقوقی (مانند قضیه محکوم بها (موضوع و ادعا) و سوء استفاده از فرآیند قضایی) پایدار نیست و اثبات آن در صورت وجود یک شرط مرتبط در معاهده بسیار دشوار است. حتی اگریک معاهده مشتمل بر شروط انتخاب قطعی هم باشد، این مسئله تمامی موقعیت‌هایی را پوشش نمیدهد که یک سرمایه گذار ممکن است نسبت به رفع اختلاف اقدام کند (Jonidi, 2016).

شرط اسقاط حق

آخرین مکانیزم به جهت پیشگیری از داوری‌های موازی شروط اسقاط حق هستند. چنین بندهایی به این معنا هستند که به محض اینکه یک دعوی به موجب یک معاهده خاص، قرارداد ویا قانون آغاز شد، خواهان از کلیه اقدامات قانونی دیگری که محق به انجام آنهاست خودداری می‌کند. درمقدمه، لازم به ذکر است که در عمل، بندهای اسقاط حق برحسب نوع اسناد قانونی که درآنها موجود هستند دارای آثار متفاوتی هستند. اگربندهای اسقاط حق در یک قرارداد سرمایه گذاری لحاظ شده باشند معمولا مشتمل بر اسقاط تمام مکانیزم‌های حل اختلافی هستند که در قرارداد ذکر نشده اند. این شروط معمولا به نفع داوری عمل نمی‌کنند. درنقطه مقابل، اگر شروط اسقاط حق در یک معاهده ویا یک قانون ملی تصریح شده

باشند، سرمایه گذار را از ارجاع اختلاف به هر مرجع دیگری منع می‌کنند پس از اینکه داوری را بر اساس معاهده یا قانون ملی انتخاب کرد.

دررابطه با شروط اسقاط حق موجود در قراردادها و قوانین ملی لازم به ذکر است که بحثهایی درمورد اعتبار این شروط درجریان است چرا که برخی صاحبنظران براین باورند که یک سرمایه گذار نمی‌تواند به موجب یک قرارداد از حقوقی که از یک معاهده سرمایه گذاری دو جانبه ویا یک قانون ملی نشات می‌گیرد، صرفنظر نماید.

به علاوه، با توجه به اینکه بندهای این چنینی معمولا با هدف متمرکز نمودن دعاوی سرمایه گذاری در محاکم ملی عمل می‌کنند، معمولا به رویه‌های داوری موازی مرتبط نمی‌شوند و درحیطه بحث حاضر قرار نمی‌گیرند (Rousseau, 2010). به جهت تکمیل بحث، به هر روی، لازم به ذکر است که چنین بندهایی درصورتی که معتبر درنظر گرفته شوند، سلسله مراتبی بین ادعاهای مبتنی بر قرارداد (ویا شروط قانونی ملی) و ادعاهای مبتنی بر معاهدات درنظر می‌گیرند و تنها در صورتی عمل میکنند که الزامات آزمون سه گانه هویت برآورده شوند.

این بدان معناست که این بندها دارای کاربرد بسیار محدودی به جهت پیشگیری از داوری‌های موازی هستند. تنها لازم است که سرمایه گذار تغییرات دائم ویا موقتی را در ساختار شرکتی خود انجام دهد تا بتواند خواستار جبران خسارات به واسطه طرح دعوی توسط یکی از شرکتهای اقماری شود و یا اینکه از مزیت‌های معاهدات سرمایه گذاری دو جانبه دیگر سود ببرد و محدودیتهای بندهای اسقاط حق را به کنار بزند. نکته دیگری که وجود دارد این است که بندها به هیچ عنوان نمی‌توانند مانع طرح دعاوی چندگانه به طرفیت سهامداران اقلیت ویا اکثریت شوند.

از بندهای اسقاط حق موجود در معاهدات سرمایه گذاری (Lew et al., 2012) که برای بحث حاضر جالب توجه هستند باید به ماده ۱۱۲۱ از پیمان نفتا، ماده ۲۰(۲) از پیمان تی پی پی، ماده ۲۶(۲) از قانون مدل معاهده سرمایه گذاری ایالات متحده و ماده مشابهی در قانون مدل معاهده سرمایه گذاری و جانبه کانادا اشاره نمود. به موجب تمامی این مواد قانونی طرح ادعا به موجب مکانیزم‌های حل اختلاف تصریح شده در معاهدات تنها زمانی میسر است که:

سرمایه گذار به صراحت از هر گونه حق شروع یا ادامه دادرسی در هر دادگاه اداری یا دادگاه ملی تحت قوانین هر یک از طرفین، یا سایر رویه‌های حل اختلاف، با توجه به اقدام طرف منازعه چشم پوشی کند (Jonidi, 2016).

وهلند بحث می‌کند که قید اقدام یکسان دولت طرف منازعه (ونه اختلاف یکسان مانند شروط انتخاب قطعی) باعث شده که شروط اسقاط حق این مزیت را داشته باشند که نیازی به اثبات یکسان بودن دعوی وجود نداشته باشد. به علاوه، وی بحث میکند که بندهای اسقاط حق مزیت دیگری هم دارند و آن پوشش هر درخواست آتی برای طرح دعوی است و از معیار «طرفین یکسان» فراتر می‌روند، زیرا معمولاً مستلزم چشم پوشی از ادعاهای شرکت‌های تحت مالکیت یا کنترل سرمایه گذار با اتکا به مکانیسم معاهده می‌باشند.

دررابطه با نبود الزام به اثبات یکسان بودن اختلاف در دو دادرسی، کریمیدز و مادلینا تصریح نموده اند که اعمال شروط اسقاط حق معمولا نیازمند اثبات یکسان بودن دو دعوی است. براین اساس ذکر این مسئله ضروری است که نبود سابقه حقوق عرفی دراین مورد باعث نمی‌شود که بتوانیم بگوییم که اشاره صرف به اقدامات دولتی یکسان (که به هر حال، نکته خوبی به نفع تفسیر گسترده بندهای معافیت است) به عنوان یک استدلال کافی توسط دادگاه‌های آینده در نظر گرفته خواهد شد. اگر دیدگاه وهلند صحیح درنظر گرفته شود، بندهای اسقاط حق موجود دریک معاهده می‌توانند به عنوان ابزارهای سودمندی در جهت پیشگیری

از دعاوی چندگانه مبتنی بر قرارداد و معاهده توسط یک سرمایه گذار واحد مورد استفاده قرار بگیرند (Lew et al., 2012).

نبود طرفین یکسان بر اساس شروط ماده ۱۱۲۱ از پیمان نفتا و ماده مرتبط در مدل معاهده تجاری دو جانبه ایالات متحده مورد بحث قرار گرفته است:

سرمایه گذار، و زمانی که دعوی به دلیل زیان ویا خسارت وارد شده به منفعتی درشرکت طرف دیگری است که آن طرف یک شخص حقوقی است که سرمایه گذار مالکیت آن را داراست و یا آن را به صورت مستقیم و غیر مستقیم کنترل می‌کند.

نکته مهمی که در این میان وجود دارد این است که شرط مشابهی در معاهدات دیگر وجود ندارد به خصوص در پیمان تی پی پی که به واقع جایگزین پیمان نفتا شده است. این مسئله باعث می‌شود که قابل اعمال بودن این قانون در مقیاس بزرگ زیر سوال برود. افزون براین، جای بحث دارد که یک سرمایه گذار بازهم می‌تواند در ساختار شرکتی خود تغییراتی انجام بدهد و با نداشتن حسن نیت شروط اسقاط حق را دور زده وبا بهره بردن از مزایای دیگر معاهدات سرمایه گذاری دو جانبه در مورد اختلاف و یا اقدامی یکسان مجددا طرح دعوی نماید. به عنوان نمونه می‌توان به به پرونده آگواس دل تونواری اشاره نمود. در اینجا هم سهامداران شرکت سرمایه گذار می‌توانند به صورت اقلیت و یا اکثریت نسبت به آغاز رویه‌های داوری مجزا در مورد یک مسئله و یا عمل خاص اقدام نمایند. در نتیجه، در صورت عدم پیش بینی بند اسقاط حق همانند ماده ۱۱۲۱ نفتا درهمه معاهده‌های سرمایه گذاری دو جانبه، چنین بندهایی را نمی‌توان به عنوان یک راه حل کلی برای حل مشکل دادرسی موازی (به ویژه در موارد ادعاهای شرکت‌های هم گروه و در موارد ادعاهای متعدد توسط سهامداران اکثریت و اقلیت) درنظر گرفت.

موقعیت‌های چند حزبی و چند قراردادی در داوری تجاری سرمایه گذاری

صاحبنظران حوزه داوری سرمایه گذاری معمولا بین داوری چند حزبی و چند قراردادی تمایز قائل می‌شوند. مقصود از داوری چند حزبی زمانی است که بیش از دو طرف در فرآیند دادرسی داوری وجود داشته باشند که برخلاف شیوه معقول و مرسوم داوری دو حزبی است. از سوی دیگر، داوری چند قراردادی در مواردی اجرایی می‌شود که درآنها چندین منبع الزام قراردادی صرفنظر از تعداد احزاب) و منافع ماهویشان) در رویه داوری درگیر هستند. ازاین رو، داوری‌های چند قراردادی ممکن است دو حزبی و یا چند حزبی باشند. در موارد داوری‌های چند حزبی می‌توانیم بین مواردی که در آنها بیش از دو منفعت ماهوی در دادرسی دخیل است و آنها را داوری‌های چند قطبی می‌نامیم و همچنین مواردی که در آنها، به رغم وجود بیش از دو حزب، تنها دو منفعت ماهوی وجود دارند و آنها را داوری‌های دو قطبی می‌نامیم تمایز قائل شویم.

با توجه به موارد فوق الذکر می‌توان سه موقعیت ذیل را متصور شد:

الف) داوری چند حزبی که درآن تنها دو منفعت ماهوی وجود دارد (داوری دوقطبی چند حزبی)

ب) داوری چند حزبی که درآن بیش از دو منفعت ماهوی وجود دارد (داوری چند حزبی چند قطبی)

پ) داوری دو حزبی که درآن بیش از یک منبع الزام بین طرفین وجود دارد (داوری چند قراردادی دو قطبی)

سه موقعیت توصیف شده در بالا ممکن است به عنوان منابع دادرسی‌های موازی درنظر گرفته شوند.

۱) درمواردی که زنجیره شرکتهای یک گروه تجاری چندین دادرسی (به موجب معاهده‌های تجاری سرمایه گذاری دوجانبه مختلف) را بر علیه یک دولت آغاز می‌کنند که می‌تواند معادل گزینه داوری چند حزبی دوقطبی) باشد. درحقیقت، شرکتهای

مختلف یک گروه منفعت یکسانی را از دولت میزبان درخواست میکنند.

۲) درمواردی که سهامداران اقلیت و اکثریت از یک شرکت سرمایه گذار چندین دعوی را بر علیه دولت میزبان آغاز می‌کنند و این مترادف با گزینه داوری چندحزبی چند قطبی است. به واقع، حتی اگر دراصول سهامداران اقلیت و اکثریت خواهان جبران خسارت‌هایی باشند که پیامد یک اقدام دولت است، هنوز هم می‌توانند منافع ماهوی متفاوتی را طلب نمایند (Dark, 2000).

۳) در صورت طرح دعاوی مبتنی بر قرارداد و معاهده بین طرفین یکسان می‌توان آن را مترادف با داوری چند قراردادی دوقطبی دانست که درآن دو طرف چندین دعوی را براساس یک اقدام دولت میزبان و به موجب منابع حقوقی مختلف آغاز می‌کنند.

با توجه به دسته بندی‌های مذکور، سعی در تحلیل مکانیزم‌های مداخله، تجمیع و شبه تجمیع خواهیم نمود که عمدتا در حوزه داوری تجاری سرمایه گذاری توسعه پیدا کرده و به جهت محدود نمودن آثار دادرسی‌های موازی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

ورود در دعوی[1] و (مداخله) [2]

درخواست ورود به دعوی زمانی مطرح می‌شود که خوانده بخواهد دعوای متقابلی را علیه مدعی و شخص ثالث یا صرفاً علیه شخص ثالث مطرح کند. دراین صورت شخص ثالث که می‌تواند از امضاء کنندگان توافق داوری باشد ویا نباشد به فرآیند داوری که درابتدا با دو طرف آغاز شده بود، کشیده می‌شود. درنقطه مقابل و درارتباط با مداخله، این طرف ثالث است که صرفنظر از امضاء ویا عدم امضاء قرارداد داوری،[3] برای طرح ادعای خود یا حمایت از ادعای یکی از طرفین، درخواست ورود به پرونده را داراست.

درموارد دادرسی‌های موازی در داوری بین المللی که منتج از مواردی فوق الذکر هستند، بسیار محتمل است که یکی از چندین مدعی از محکمه درخواست مداخله در دادرسی را داشته باشد چرا که چنین مدعیانی معمولا متمایل به حفظ منافع چندین دادرسی موازی هستند تا در نهایت احتمال برد خود در دعوی را افزایش دهند. وسر[4] چنین تصریح میکند:

گاهی اوقات درانشای درخواست ورود به دعوی عبارت «طرف ثالث» وجود ندارد و درعوض از ترکیب «شخص ثالث» استفاده شده است. از سوی دیگر، به لحاظ فنی و تخصصی، انشای دوم صحیح‌تر است چرا که شخص ثالثی که قرار است به دعوی بپیوندد هنوز به عنوان یکی از طرفین داوری مطرح نیست. علاوه براین، اگر شخص ثالث به صورت ضمنی با توافق داوری موافقت کرده باشد، باید به صورت خودکار به عنوان یکی از طرفین داوری در نظر گرفته شود (Rousseau, 2010).

در زمان ارزیابی درخواست ورود به دعوی باید به ملاحظات قانونی مرتبط با چنین مکانیزمی توجه شود. به صورت اخص و در جایگاه نخست، در زمان بررسی درخواست ورود به دعوی، داورها باید تضمین کنند که هر کدام از طرفین فرصت کاملی برای طرح دعوی خود دارا هستند واین تحلیل تنها بر حسب مقتضیات خاص هر پرونده قابل اجرا است. درجایگاه دوم، معمولا براین مسئله تاکید شده است که داوری تجاری بین المللی در موارد ورود به دعوی بعد از شروع دادرسی، طرف ملحق شده حق خود برای تعیین داور را از دست می‌دهد. در وحله سوم، می‌توان بحث نمود که محرمانه بودن دادرسی (ویا حداقل بخشی از آن) دراین صورت نقض خواهد شد.

با توجه به سناریوهایی که دربالا بدان‌ها اشاره شد، ورود به دعوی می‌تواند در سناریوی ۱ سودمند باشد چرا که تنها درموقعیت دوقطبی و چند حزبی (یعنی زمانی که بیش از دو طرف وجود دارند اما منافع مورد درخواست فقط دو تا هستند) مانند یکی از چندین دعوی که توسط بخشهای مختلف یک گروه طرح شده اند امکان پیوستن به چندین مدعی در یک رویه دادرسی وجود خواهد

[1] Joinder
[2] intervention
[3] Gradi, Giustizia Civile (2012), 2863 and ss.,
[4] Voser

داشت. دراین مورد، به دلیل این حقیقت که مدعیان به نوعی به هم مرتبط هستند، منافع یکسانی هم برای آن‌ها متصور است و بدیهی است که این منافع یکسان می‌شود که گزینه عدم انتخاب داور هم منتفی شود به این دلیل که داور درنهایت توسط کسانی انتخاب شده که منافع یکسانی با مدعی تازه وارد داشته اند. تمامی شرکتهای یک گروه تجاری حق انتخاب یک داور را دارند و از آن جایی که همگی به عنوان یک طرف محسوب می‌شوند نداشتن گزینه انتخاب داور دراین مورد محلی از اعراب ندارد. به صورتی که توسط لبولانگر تصریح شده است، هیچ گونه عدم تطابق عمده‌ای بین قانون ورود به دعوی و موقعیت چند قراردادی بین دو طرف وجود ندارد. می‌توان نتیجه گیری مشابهی را برای چندین دعوی منتج از چند قرارداد و یا دعاوی منتج از معاهدات بین المللی متصور شد (Dark, 2000).

درنقطه مقابل، اگر شخصی بحث کند که هر کدام از طرفین همیشه باید دارای حق انتصاب داورباشند، امکان اعمال قانون ورود به دعوی در سناریوی۲وجود نخواهند داشت.

درسناریوی۳، با توجه به این حقیقت که تنها دو طرف وجود دارند، صحبت کردن درمورد ورود به دعوی بی فایده است چرا که به جهت پیشگیری از دادرسی‌های موازی ادغام دو دعوی مجزا ضروری خواهد بود.

با توجه به موارد مذکور، تحلیل قوانین مرتبط با ورود به دعوی در داوری بین المللی سرمایه گذاری مشخص نمود که معاهده ایکسید هیچ گونه قانونی درارتباط با ورود به دعوی / مداخله برای طرفین ثالث ندارد ودراین معاهده تنها بحث دریافت مشاوره از طرفین ثالث مطرح است که به هیچ عنوان نمی‌توان آن را معادل با ورود به دعوی ویا مداخله درآن قلمداد نمود. مورد دیگری که از بررسی قوانین داوری تجاری استنباط می‌شود این است که هیچ کدام از قوانین مرتبط با ورود به دعوی به خودی خود اعمال نمی‌شوند و نیازمند کسب رضایت از طرفین ویا نوعی تایید به موجب سابقه حقوق عرفی هستند ودر مواردی که یکی از طرفین با ورود شخص ثالث به دعوی مخالف هستند این اتفاق روی نمی‌دهد. تنها در سال‌های اخیر،اکثریت قوانین موسسات داوری قوانین جدیدی با موضوع ورود به دعوی تدوین نموده اند. برخی از قوانین ورود به دعوی را تنها زمانی ممکن می‌داند که طرفی که خواهان ورود به دعوی است قرارداد داوری را امضا را کرده باشد واین امضاء به داوران صلاحیت می‌دهد تا طرفین این چنینی را به دعوی وارد نمایند. از شواهد و قراین چنین برمی آید که در داوری سرمایه گذاری و دراکثریت پرونده‌ها (یعنی تمامی دعاوی مبتنی بر معاهدات سرمایه گذاری دو جانبه) تا شروع دادرسی گزینه‌ای برای کسب رضایت طرفین وجود ندارد و دراین صورت نمی‌توان ورود به دعوی را به عنوان ابزار ارزشمندی برای حل مسائل مرتبط با دادرسی‌های موازی درنظر گرفت (Zandi, 2010).

ادغام ویا تجمیع دعاوی

تجمیع دعاوی به معنای عمل و یا فرآیند ترکیب نمودن چندین دادرسی مستقل آغاز شده و یا درحال بررسی و تبدیل آن‌ها به یک دعوی واحد است. این راه حل برای مدیریت دادرسی‌های موازی و در بستر داوری تجاری ایجاد شده است اما به صورت گسترده‌ای در داوری سرمایه گذاری و در مورد دادرسی‌های موازی مورد بحث قرار گرفته و اعمال می‌شود. ادغام عموما مکانیزمی برای پیشگیری از قضاوت‌های متناقض و تضمین کارایی و عدالت رویه‌های قضایی است. با توجه به سناریوهای ذکر شده در بالا، ادغام، علی الاصول، در همه آن‌ها سودمند خواهد بود. ادغام نیازی به شناسایی دقیق طرفین دعوی (و مشخص نمودن شرکا و منافع آنها) وجود ندارد واین موضوع باعث می‌شود تا کاربرد گسترده‌ای داشته باشد.

به هر روی، ذکر این موارد در رابطه با تجمیع دعاوی ضروری است. اول اینکه امکام تجمیع دو دادرسی غیر همزمان وجود ندارد. در سناریوی دوم (چندین ادعا که توسط سهامداران شرکت سرمایه

گذار طرح شده اند) نگرانی‌های عمده‌ای در مورد تشریفات قانونی انتخاب محکمه داوری درموارد ادغام دو ویا تعداد بیشتری دعوی و محرمانگی فرآیند دادرسی وجود دارد. معاهده‌های سرمایه گذاری دوجانبه، معاهده‌های چند جانبه، قوانین سازمانی، و قوانین ملی، همگی به تجمیع دعاوی اشاره میکنند اما نکته جالب توجه اینجاست که کنوانسیون ایکسید و قوانین مرتبط با آن به این مسئله اشاره‌ای نکرده اند و خلاء بزرگی در این مورد احساس می‌شود. بر اساس تحلیل این منابع حقوقی، برخی از نویسندگان الزامات ذیل را برای تجمیع دعاوی ذکر کرده اند:

- رضایت تمامی طرفین دعوی: طرفین باید به صراحت و به صورت مستقیم (با یک توافق واضح) ویا به صورت ضمنی (با ارجاع به معاهدات و قوانین ملی که به صراحت به ادغام اشاره می‌کنند)رضایت خود از این مسئله را اعلام کنند. در داوری سرمایه گذاری، زمانی که دو داوری به موجب دو معاهده سرمایه گذاری دو جانبه مختلف درجریان هستند ،اگر طرفین رضایت خود را به صراحت اعلام نکنند تنها راه برای ادغام بنابر درخواست یکی از طرفین این است که هر دو معاهده گزینه ادغام را داشته باشند.
- مرتبط بودن مواردی که باید با هم ادغام شوند: برخی از معاهدات قوانین مورد استناد و یا حقایق مشترک را مبنای ادغام قرار می‌دهد و برخی دیگر تصریح می‌کنند که شرایط منتج به اختلاف باید یکسان باشند.
- یکسان بودن مکانیزم‌های حل اختلاف: اگر مکانیمزمهای حل اختلاف خیلی متفاوت باشند، امکان تجمیع دو دادرسی به یک دادرسی وجود نخواهد داشت.
- حل اختلاف به صورت عادلانه و کارآمد: ادغام باید تنها در صورتی انجام شود که امکان حل اختلاف به صورت عادلانه و کارآمد را فراهم نماید.

تحلیل حقوق عرفی نشان می‌دهد که حتی در صورت وجود دو دادرسی موازی به موجب یک معاهده واحد، محاکم به صورت یکسان الزامات تجمیع را رعایت نمی‌کنند. نبود یکنواختی مرتبط با الزام رضایت طرفین است. این وضعیت عدم قطعیت و ناسازگاری به خوبی در مقایسه دو پرونده مبتنی برنفتا قابل اثبات است: پرونده کورن سیروپ و پرونده کانفور.

در پرونده کرون سیروپ، دولت مکزیک خواهان تجمیع دو پرونده به موجب ماده ۱۱۲۹ پیمان نفتا بود که قوانین و حقایق مشترکی داشتند (هر دو اختلاف منتج از اقدامات دولت مکزیک در بازار شکر بودند). در هر دو پرونده، دادگاه به این نتیجه گیری رسیده بود که هر دو شرکت طرف دعوی به عنوان رقبای مستقیم و سرسخت مطرح هستند و تجمیع دعاوی باعث می‌شود محرمانگی امور از دست برود و تجمیع دعاوی بسیار مشکل ساز شود. علی رغم این مسئله که دو طرف به موجب پیمان نفتا و ماده ۱۱۲۶ از این پیمان داوری را پذیرفته بودند به دلیل رقابتی که بین آن‌ها وجود داشت خواهان تجمیع دعاوی نبودند و ازاین رو، دادگاه درخواست دولت مکزیک برای تجمیع دعاوی را رد نمود (Sheikh Mohammadi, 2013).

نتایج متناقضی در پرونده کانفورد (سافت وود لامبر) حاصل شد. دراین پرونده، سه مدعی کانادایی تولید کننده چوب الوار نرم وجود داشتند که به صورت مشترک تحت تاثیر اقدامات دولت ایالات متحده قرار گرفتند. دولت خوانده، ایالات متحده، تقاضای تجمیع دعاوی را براین اساس مطرح نمود که شروط پیمان نفتا در هر سه دادرسی یکسان بود ضمن اینکه حقایق و شرایط قانونی مشابهی هم در هر سه پرونده وجود داشتند. مدعیان با تجمیع دعاوی مخالفت نمودند اما دادگاه با بررسی دقیق تاریخچه حقوق عرفی و ملاحظات منطقی و همچنین موارد مرتبط با اقتصاد در رویه‌های قضایی با استناد به ماده ۱۱۲۶ از پیمان نفتا چنین نتیجه گیری نمود:

نگرانی‌هایی که درمورد محرمانه بودن امور وجود دارند، ازدید محکمه تجمیع، وارد نیستند به جز درموارد استثنایی که درخواست تجمیع به کارایی فرآیند قضایی و یا مراحل قانونی آسیب وارد می‌کند.(...) رویه معمول در داوری دولت – سرمایه گذار شفافیت فرآیند قضایی است واین همان چیزی است که دادگاه تجمیع بدان پایبند است. از منظر شفافیت، بحث محرمانگی باید با احتیاط مطرح شود.(...) این حقیقت که طرفین دادرسی‌ها به عنوان رقبای تجاری مطرح هستند منحصر به فرآیند تجمیع نیست. صرف رقیب بودن طرفین و خطر افشای اطلاعات محرمانه مانع از تجمیع دادرسی‌های داوری موازی نیست.

شبه ادغام[1]

مکانیزم‌های شبه ادغام، مکانیزم‌هایی هستند که به رغم جدا بودن به لحاظ شکلی توسط یک محکمه ویا ترکیبی از داوران استماع می‌شوند ضمن اینکه احکام صادر شده هم به لحاظ زمان صدور و نوع محتوا در تطابق با هم قرار دارند. این مکانیزم که درقوانین هیچ یک از موسسات داوری و قوانین ملی تصریح نشده است، می‌تواند در تمام سناریوی‌های فوق الذکر سودمند باشد. حقیقت این است که هر دو دادرسی هنوز هم به صورت موازی درجریان هستند، حتی اگر توسط یک محکمه داوری استماع شوند. این مسئله چندین بار در چهار چوب مرجع داوری ایکسید روی داده است. لازم به ذکر است که چندین پرونده مرتبط با تولید کنندگان آلومینیوم و هیدرواکسید آلومینیوم درمقابل جامائیکا توسط یک محکمه داوری مورد دادرسی قرار گرفت و احکام کمابیش یکسانی هم دراین مورد صادر گردید (Sheikh Mohammadi, 2013).

دو پرونده توسط سرمایه گذاران ایتالیایی علیه دولت مراکش و چندین پرونده که بر علیه دولت آرژانتین از دیگر مثالهای مرتبط هستند. نتایج مشابهی هم پیشتر درپرونده طرح شده بر علیه دولت روسیه قابل ذکر می‌باشند. شبه ادغام دادرسی‌های موازی، قطعا هماهنگی بین آن‌ها را افزایش خواهد داد و احتمال صدور احکام معارض را کاهش می‌دهد. به هر روی، این نوع از هماهنگی هنوز داری نواقصی است. اول اینکه، این مسئله باعث کاهش هزینه‌های دولت میزبان نمی‌شود چرا که دولت مذکور باید هزینه‌های دو دادرسی داوری را متقبل شود. درحقیقت، شبه ادغام به عنوان نوعی از تجمیع دعاوی الزاما مجوز استفاده مشترک از منابع مانند دفاعیات، جلسات استماع و احکام را نمی‌دهد چرا که این موارد دراغلب اوقات برای هر دادرسی به صورت مجزاهستند.

افزون براین، این شیوه ممکن است باعث ایجاد نگرانی‌هایی شود اگر دادگاه تصمیم بگیرد که به دانش و اطلاعات حاصل شده در پرونده دیگر برای حل پرونده در دست بررسی خود متوسل شود. به صورتی که توسط نیکلیش تصریح شده است:

هیچ تضمینی وجود ندارد که درهمه داوری‌های موازی که با شبه ادغام مورد رسیدگی قرار می‌گیرند، وجود یک هیات ثابت از داوران به صورت خودکار تضمین کننده عدم صدور آرای متناقض باشد. هیچ یقین مسلمی وجود ندارد که بیان حقایق مسلم که ممکن است در هر دو دادرسی یکسان باشند و مهمتر از همه ارائه مدارک یکسان منجر به نتایج متفاوتی نشوند. چنین تناقض‌هایی که بین واقعیت‌های مطرح شده و نتایج حاصل از مدارک ارائه شده وجود دارند را همیشه نمی‌توان به واسطه استفاده از یک هیات داوران مشترک مرتفع نمود. تنها راه اجتناب از این مسئله دادن حق شرکت دادرسی‌های مقدماتی به طرفین سوم و یا چهارم است ولو به صورت کاملا محدود. درضمن این الزام هم باید رعایت شود که در دادرسی دوم یافته‌های حاصل از دادرسی اول دیگر نمی‌توانند به لحاظ محتوایی مورد اعتراض طرفین قرار بگیرند (Zandi, 2010).

[1] Quasi consolidation

در نهایت، لازم به ذکر که شبه ادغام هم امری مبتنی بر رضایت طرفین است صرفنظر از هر دلیلی که برای این مسئله وجود داشته باشد.

با توجه به موارد مذکور، این امکان وجود دارد که بگوییم برخی از مثالهای شبه ادغام (مانند پرونده‌های یوکو برعلیه دوت روسیه سابق) سزاوار تمجید و تحسین هستند چرا که منجر به یک حکم واحد و هماهنگی کامل بین دو دادرسی موازی شده اند. به هر روی، این حقیقت که شبه ادغام مبتنی بر رضایت طرفین است سطح بسیار بالایی از عدم اطمینان را در مورد قابلیت اطمینان چنین مکانیزمی به همراه می‌آورد و آن را از فهرست راه‌حل‌های کلی برای مشکل دادرسی موازی خارج می‌کند. مشخص نیست که آیا شبه ادغام انجام می‌شود و اگر پاسخ مثبت است چه زمانی. به علاوه، در صورت وقوع شبه ادغام نمی‌توان به صورت کامل یقین داشت که احکام معارض به موجب دو دادرسی صادر نمی‌شوند. به همین دلیل، شبه ادغام را نمی‌توان به عنوان راه حل قطعی داوری‌های موازی محسوب نمود (Jonidi, 2016).

نتیجه‌گیری

ازآنجایی که سرمایه‌گذاری بعدی جهانی و فراگیر پیدا کرده و پروژه‌های انرژی و ساخت وساز شامل طرف‌های متعددی از حوزه‌های قضایی مختلف می‌شوند که وارد قراردادهای مرتبط و دارای همپوشانی می‌شوند احتمال دادرسی‌های موازی داوری در هنگام بروز اختلاف افزایش می‌یابد. اگرچه تجمیع روند داوری اغلب کارآمدترین نتیجه است، تجمیع موفقیت آمیز و قابل پیش بینی نیاز به تفکر قابل توجهی در ابتدای پروژه دارد. به هر روی، زمانی که تجمیع از ابتدای امر پیش بینی نشده است روش‌هایی برای کاهش خطرهای مرتبط با دادرسی‌های موازی وجود دارند: ۱) تجمیع متعاقب ۲) توقف یکی از دادرسی‌ها تا زمانی که یک دادرسی موازی تکمیل شود که یافته‌های آن برای رسیدگی دوم ضروری است ۳) تلاش برای ایجاد شفافیت بین دادگاه ها، تا حد امکان، به ویژه در مورد خسارت. به این ترتیب، خطرهای دادرسی‌های موازی باید در تمام مراحل سرمایه گذاری و پروژه‌ها در نظر گرفته شود و مشاور باید در مذاکره و تنظیم قراردادها، منافع مشتریان خود را درنظر بگیرد. اگرچه متغیرهای زیادی وجود دارند و هر موقعیتی باید به برحسب فاکتورهای خود بررسی شود، پیش بینی زودهنگام این مسائل می‌تواند کمک زیادی به جلوگیری از دادرسی‌های موازی ناخواسته قبل از وقوع کند یا خطرهای مرتبط با آن‌ها را کاهش دهد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The rise of parallel arbitration proceedings has become one of the most significant challenges in the realm of international commercial and investment arbitration, primarily due to the proliferation of arbitral tribunals, the multiplicity of dispute settlement mechanisms across bilateral and multilateral treaties, and the growing complexity of transnational investments. The phenomenon refers to situations in which more than one arbitral forum simultaneously assumes jurisdiction over the same or closely related disputes, often producing contradictory or inconsistent outcomes. For instance, arbitral tribunals may diverge on whether the actions of a state authority constitute interference with an investment, with one tribunal awarding compensation and another rejecting the claim outright. Such contradictions not only undermine the authority of arbitral institutions but also complicate enforcement and reduce the predictability that parties seek when opting for arbitration in the first place. The core legal issue arises from the overlapping jurisdictional clauses embedded

in bilateral investment treaties (BITs), multilateral conventions, domestic investment laws, and commercial contracts, all of which empower investors to choose among several fora. The principle of *kompetenz-kompetenz*, which permits tribunals to determine their own jurisdiction, exacerbates the problem since no tribunal is compelled to yield simply because another tribunal has accepted a case. Against this background, scholars and practitioners have proposed a variety of mechanisms aimed at reducing the incidence and effects of parallel arbitration, but the effectiveness of these mechanisms has proven highly contested (Lew et al., 2012; Wehland, 2013).

One of the earliest and most widely discussed solutions has been the use of forum selection clauses, particularly those embedded in investment treaties, which allow investors to elect their preferred dispute resolution mechanism. These so-called "fork-in-the-road" clauses aim to ensure that once an investor has chosen either domestic courts or international arbitration, that choice becomes final and exclusive. However, as noted by commentators, the practical impact of such clauses is severely limited because their applicability is subject to the strict requirements of the triple-identity test—that the parties, cause of action, and subject matter must all be identical across proceedings (Wehland, 2013). In reality, corporate structuring, shareholder fragmentation, and legal technicalities often prevent the test from being satisfied, allowing claimants to initiate multiple claims in different fora despite the existence of forum selection clauses. Moreover, investors can restructure their holdings or employ subsidiaries to bring claims under different treaties, thereby circumventing the exclusivity of these clauses. The case law illustrates how tribunals often interpret superficially similar disputes as legally distinct, further undermining the harmonizing effect of such provisions (Jonidi, 2016). Indeed, as argued by critics, it seems unrealistic to assume that the mere existence of a forum selection clause could prevent claimants from testing every available remedial pathway unless the clause is drafted with exceptional clarity and backed by strict enforcement mechanisms (Wehland, 2013).

Another approach has been the adoption of waiver clauses, which operate by requiring claimants to relinquish the right to pursue other proceedings once a claim has been initiated under a particular treaty or contract. Unlike forum selection clauses, which function ex ante at the moment of choice, waiver clauses operate ex post, extinguishing the ability to pursue alternative remedies after arbitration begins (Rousseau, 2010). Their advantage lies in the fact that they may extend beyond the triple-identity requirement, thereby preventing duplicative claims even when formally different parties or corporate vehicles are involved, provided they are under the same ownership or control (Lew et al., 2012). For example, NAFTA's Article 1121 and similar provisions in U.S. model BITs require investors to waive all other avenues of dispute resolution as a precondition for submitting claims to arbitration. Nonetheless, these clauses remain controversial. Critics argue that investors cannot contractually waive rights conferred by international treaties, since such rights transcend individual agreements and are rooted in public international law (Jonidi, 2016). Additionally, claimants often exploit ambiguities or gaps in waiver clauses to restructure their claims, bringing them under different treaties or through different shareholder groups. Thus, while waiver clauses offer a stronger safeguard than forum selection clauses, they have not proven to be a panacea for the problem of parallel proceedings (Lew et al., 2012).

Beyond treaty and contractual devices, arbitral institutions and tribunals have experimented

with procedural mechanisms such as joinder, intervention, consolidation, and quasi-consolidation. Joinder and intervention allow third parties with substantial interest to participate in ongoing arbitration, thereby potentially reducing fragmentation and ensuring that related claims are addressed together (Rousseau, 2010). However, the principle of consent remains a fundamental barrier, as third parties cannot normally be compelled to join proceedings unless they are parties to the arbitration agreement (Zandi, 2010). Consolidation, which merges two or more arbitral proceedings into one, represents a more robust mechanism, but it usually requires either explicit party consent or clear provisions in the relevant treaty or institutional rules (Sheikh Mohammadi, 2013). Even when consolidation is technically available, tribunals remain cautious due to confidentiality concerns, risks of procedural unfairness, and threats to party autonomy. Quasi-consolidation, in which related disputes are heard by the same tribunal without formal merger, provides partial coordination by aligning schedules and ensuring consistent interpretation, but it does not eliminate duplicative costs or inconsistent awards (Dark, 2000). Case studies reveal stark inconsistencies: for example, consolidation requests under NAFTA have sometimes been denied due to competitive conflicts among claimants, while in other instances tribunals have granted consolidation to promote efficiency and consistency (Sheikh Mohammadi, 2013).

Parallel arbitration also arises frequently in multiparty and multicontract situations, where multiple investors, subsidiaries, or shareholders file claims based on overlapping but not identical legal instruments. In such contexts, tribunals must grapple with the distinction between bipolar multiparty arbitration (where multiple claimants share essentially the same interest) and multipolar arbitration (where distinct substantive interests exist) (Dark, 2000). The presence of minority and majority shareholders filing parallel claims further complicates the picture, since tribunals may interpret each claim as distinct despite their factual overlap. Mechanisms such as intervention or consolidation are theoretically suited to address these situations, yet their application remains limited. For example, while consolidation might streamline claims by multiple shareholders in the same corporate group, tribunals have often refused to apply it when parties have not provided explicit consent or where differences in legal instruments exist (Zandi, 2010). Similarly, quasi-consolidation has sometimes been applied, as in disputes involving aluminum producers against Jamaica or multiple claims against Argentina, but its effectiveness is limited by the fact that parallel costs still accumulate, and contradictory awards remain possible (Sheikh Mohammadi, 2013). Even when the same tribunal hears multiple cases, there is no guarantee that identical evidence and arguments will lead to consistent awards, as highlighted in scholarly critiques of arbitral practice (Zandi, 2010).

Ultimately, despite the wide range of proposed mechanisms—from forum selection and waiver clauses to procedural devices such as joinder, consolidation, and quasi-consolidation—the problem of parallel arbitration remains unresolved. Each mechanism suffers from structural or practical limitations: forum selection clauses are undermined by corporate restructuring, waiver clauses by legal ambiguities and treaty-based entitlements, joinder and intervention by the requirement of consent, consolidation by confidentiality and fairness concerns, and quasi-consolidation by costs and the persistence of inconsistent rulings (Jonidi, 2016). Moreover, the fragmented nature of international arbitration, coupled with the

divergent approaches of tribunals and the strategic behavior of investors, ensures that parallel proceedings will continue to arise. While doctrinal traditions in civil law and Islamic jurisprudence underscore principles such as good faith, contractual integrity, and the prohibition of abuse of process (Lew et al., 2012; Wehland, 2013), their translation into the practice of transnational arbitration has proven elusive. The inherent pluralism of modern international law, combined with the strategic incentives of both states and investors, sustains an environment in which parallel arbitration remains not only possible but, in many cases, inevitable.

In conclusion, the phenomenon of parallel arbitration reflects the deep structural challenges of modern dispute resolution in a globalized legal order. The proliferation of overlapping treaties, contracts, and domestic laws ensures that investors will often have access to multiple fora, and the principle of arbitral autonomy prevents easy resolution of jurisdictional conflicts. While a variety of mechanisms have been proposed and partially implemented, none provides a comprehensive solution, and each faces serious legal or practical limitations. As a result, parallel proceedings are likely to remain an unavoidable feature of international arbitration. The most realistic path forward lies not in attempting to eliminate them altogether but in adopting strategies to manage their consequences: careful treaty drafting, early recognition of risks in contractual negotiations, and the development of procedural innovations that promote coordination without sacrificing party autonomy. Only through such balanced approaches can the legitimacy and effectiveness of arbitration as a global dispute resolution mechanism be maintained.

References

Dark, K. (2000). *Theoretical Foundations of Archaeology* (1st ed.). Markaz-e Nashr-e Daneshgahi (University Publishing Center).

Etemadi, F. (2005). *Iran-United States Claims Tribunal* (1st ed.). Ganj-e Danesh Publications.

Iranshahi, A. (2014). *Challenge to Arbitral Awards in International Commercial Arbitration* (1st ed.). Ganj-e Danesh Publications.

Jonidi, L. y. (2016). *Enforcement of Foreign Commercial Arbitral Awards* (4th ed.). Ganj-e Danesh Publications.

Lew, J. D. M., Mistelis, L. A., & Kröll, S. M. (2012). *Comparative International Commercial Arbitration* (1st ed.). Mofid University Publications.

Rousseau, J.-J. (2010). *The Social Contract* (5th ed.). Agah Publications.

Sheikh Mohammadi, M. (2013). *The Independence of the Arbitration Agreement (Foundations, Effects, and Conditions in Iranian and English Law)* (1st ed.). Javidaneh, Jangal Publications.

Wehland, H. (2013). *The coordination of multiple proceedings in Investment Treaty Arbitration*.

Zandi, M. R. (2010). *Jurisprudence of the Tehran Provincial Courts of Appeal in Civil Matters: Arbitration* (2nd ed.). Jangal Publications.